

رسول جعفریان

وقفنامه چّه ای به قلم ادبیانه آقا حسین خوانساری برای میرزا رضا محمد

برای حرم امام علی و امام حسین علیهما السلام

۸۹-۹۸

وقفنامه ای به قلم ادیبانه آقا حسین خوانساری برای میرزا رضا محمد

رسول جعفریان

چکیده: از میان آثار برجای مانده ادبی آقا حسین خوانساری، وقفنامه ای است که برای میرزا رضا محمد نوشته و تمام تلاش خود را برای نگارش یک متن ادبی در چارچوب وقف با استفاده از آیات و احادیث بکار برده است. نسخه ای از وقفنامه آقا حسین برای میرزا رضا در نسخه شماره ۲۵۷۰ دانشگاه (فریم ۵۸-۶۰) و نیز نسخه شماره ۱۹۹۷ دانشگاه (فهرست: ۶۰۴/۸) (فریم ۱۶۵-۱۷۱) آمده است. نویسنده، متن حاضر را از روی نسخه ۱۹۹۷ تهیه کرده و با نسخه ۲۵۷۰ مقابله و موارد افزون یا متفاوت را در گروه افزوده است.

کلیدواژه: وقف، اصفهان، دوره صفوی، آقا حسین خوانساری، میرزا رضا محمد، وقفنامه، حرم امام علی (ع)، حرم امام حسین (ع)، وقفنامه، متن ادبی.

A Waqf-nāme by Aghā Hossein Khānsāri to Mīrzā Raziya Muhammad

By: Rasool Ja'fariān

Among the works left by Aghā Hossein Khānsāri there is a Waqf-nāme which is written to Mīrzā Raziya Muhammad. In this work, he made an effort to write a literary text in the form of a Waqf-nāme by using the Qur'an verses and hadiths. A version of this Waqf-nāme is available in manuscript No. 2570 of the University (frame 58-60), and also in the manuscript No. 1997 (frame 165-171). The author has based the present paper on the manuscript No. 1997, then he compared it with the manuscript No. 2570 and added the different and extra points in bracket.

Key words: Waqf, Isfahan, Safavid era, Aghā Hossein Khānsāri, Mīrzā Raziya Muhammad, waqf-nāme, Imam Ali holy shrine, Imam Hossein holy shrine, literary text.

وقفنامه للمیرزا رضا محمد کتبا الأغا حسین الخوانساری بأسلوبه الأدبی الرفیع

رسول جعفریان

من الآثار الأدبیة التي خلفها الأغا حسین الخوانساری هي إحدى الوقفیات التي كتبها للمیرزا رضا محمد، حيث بذل أقصى ما في وسعه لكتابة نص أدبي في إطار الوقف من خلال الاستفادة من الآيات والأحاديث.

وتوجد من هذه الوقفية التي كتبها الأغا حسین للمیرزا رضا نسختان، إحداهما هي النسخة رقم ۲۵۷۰ / الجامعة (الرقائق الفيلمية ۵۸ - ۶۰)، والنسخة ۱۹۹۷ / الجامعة (الفهرس: ۶۰۴/۸).

وفي هذا المقال استند الكاتب على النسخة ۱۹۹۷ التي قابلها مع النسخة ۲۵۷۰، مشيراً إلى الموارد الإضافية أو المختلفة بإيرادها بين القوسين.

المفردات الأساسية: الوقف، اصفهان، العهد الصفوي، الأغا حسین الخوانساری، المیرزا رضا محمد، وثيقة الوقف، مرقد الإمام علي عليه السلام، مرقد الإمام الحسين عليه السلام، الوقفية، النص الأدبي.

وقفنامچه‌ای به قلم ادیبانه آقا حسین خوانساری برای میرزا رضا محمد

— رسول جعفریان

برای حرم امام علی و امام حسین علیهما السلام

مقدمات

۱. اصفهان دوره صفوی، بدون شک و از هر جهت یکی از بهترین شهرهای دنیای پیش از عصر جدید است؛ شهری که همه چیز دارد، زیباست، با فرهنگ است، بهترین آثار تاریخی را دارد، هنرمندان فراوانی از هر نوع، معمار، خطاط، نقاش و... در آن زندگی می‌کنند، تجارت‌اش رونق دارد، دوستی ملل در آن در اوج است، خیابان‌ها، کاخ‌ها، مدارس و مساجد فراوانی در آن دیده می‌شود. شهری سنتی که با تلاش صفویان و هزینه‌های فراوان، رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفته و حاصل دویست سال تلاش دولت صفوی در آن تبلور یافته است. شاید مهم‌ترین مشکل این شهر، بازنبودن درهای آن از لحاظ فرهنگی و علمی برای پیشرفت است. گرچه توانایی تحمل یک موقعیت چند فرهنگی را داشت، این امر در عمق آن نفوذ نکرد. شاعران، نویسندگان، عالمان و مجتهدان و فیلسوفان و عارفان و درویشان و دانشمندانی از همه نوع، منجم، پزشک، و مشاغلی از هر دست در این شهر دیده می‌شد. البته که شاعران آن، زندگی خوبی نداشتند و در مقابل ثروتی که در هند بود، در اصفهان خوش نبودند و به هند می‌رفتند، اما به هر روی، اصفهان محل تربیت آنها بود و هند محل بروز این هنر. هرچه بود اصفهانی و ایرانی بود.

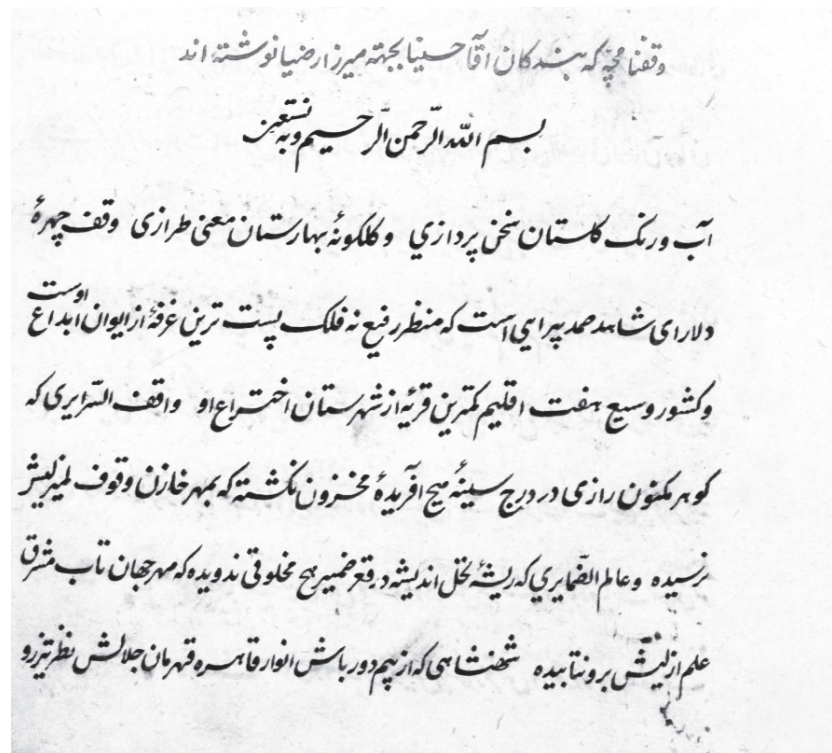
۲. وجهی از این شهر در حوزه فرهنگ و دین و دانش، «سیاست وقف» بود که میان اینها ارتباط برقرار می‌کرد. ساختن و اداره مدرسه و مسائل دینی و مذهبی مهم‌ترین مسائلی بودند که با وقف ارتباط داشتند. در زمینه مدرسه علاوه بر ساخت، اداره آن، تهیه کتاب برای آن، تدریس و شهریه طلاب، همه از وقف اداره می‌شد. درباره مسائل مذهبی هم عمدتاً اقامه عزا برای امام حسین (ع)، آبادکردن حرم امامان و کمک به زائران عتبات و رضوی از مسائلی بود که وقف به آنها تعلق می‌گرفت. وجوه دیگر وقف، مسائل عام‌المنفعه و اجتماعی بود که آنها نیز بر حسب نیاز موقوفاتی را به خود اختصاص داده بود. بخش مهمی وقف کتاب بود که هزاران از آن در منابع معرفی شده است. اصفهان در این زمینه برجستگی زیادی داشت. صدها مدرسه و مسجد و بقعه با وقف اداره می‌شد و بسیاری از مردم اموالی را که عمده آنها زمین کشاورزی بود، به این امور اختصاص می‌دادند. کار وقف کردن از شاه شروع می‌شد. بسیاری از شاهزادگان در این زمینه مشارکت داشتند و به دنبال آن زمین‌دارها و بازارهای و خواجهگان نقش فعالی داشتند، به طوری که صدها وقف‌نامه از این دوره برجای مانده و آثار خیر فراوانی را می‌توان یافت که با وقف اداره می‌شده است.

۳. قرن یازدهم اصفهان از لحاظ علمی پررونق بود. صدها دانشمند برجسته در حوزه‌های مختلف علوم طبیعی، ریاضی و دینی مشغول پژوهش و تحقیق بودند. آنها با روش‌های سنتی خود کار می‌کردند و سعی

دیباچه برای کتاب‌ها و آثاری از این دست بود که بیش از محتوا جنبه ادبی داشت. در واقع او نشانی از دوره‌ای بود که زبان فارسی در قرن هشتم و نهم دوره نثر مصنوع خود را پشت می‌گذاشت. سال‌ها پیش دوست دانشمند جناب دکتر محمدرضا موحدی مقاله‌ای با عنوان آقا حسین خوانساری و منشآت ادبی در آینه پژوهش (شماره ۵۵، ۵۶، فرودین-تیر ۱۳۷۸) نوشتند و وجوه ادبی و تنوع آثار ادبی آقا حسین خوانساری را معرفی کردند. تا کنون تعداد فراوانی از این دست نوشته‌های وی از جمله نامه‌هایی که برای شرفای مکه و از طرف شاهان صفوی نوشته منتشر شده است. تنوع و اهمیت نوشته‌های ادبی آقا حسین در زمینه دبیری و نامه‌نگاری سبب شده است تا از همان دوره مجموعه‌هایی از منشآت آقا حسین در دستان مردم قرار گیرد که نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان در فهرس خطی یافت.^۲ این مجموعه‌ها شامل نامه‌های دوستانه، وقف‌نامه برای زمین یا وقف قرآن (مثلاً مجلس، ش ۱۴۱۸۳ برگ ۲۳-۲۴)، دیباچه برای آثار دیگران، تا نامه‌های سیاسی داخلی و خارجی را شامل می‌شود. بیفزاییم که بخش قابل توجهی از اندیشه‌های صفوی در میان همین منشآت پنهان شده است. از یک سو دسترسی به آنها صعب و سخت است، اما از سوی دیگر چاره‌ای جز بازبینی این متون در سایه پژوهش‌های نوین زبان‌شناسی و ارتباط آن با فرهنگ و حوزه اجتماع و دین برای استخراج این اندیشه‌ها وجود ندارد. هنوز راهی تا رسیدن به این نقطه مانده، گرچه چندان دور نیست.

۵. از میان آثار برجای مانده ادبی او وقفنامه‌ای است که برای میرزا رضیا محمد نوشته و تمام تلاش خود را برای نگارش یک متن ادبی در چارچوب وقف با استفاده از آیات و احادیث به کار برده است. فضای تصویر شده در درون این نوشته همزمان با آذین‌بندی صورتی کوشیده است تا از انواع مفاهیم و کلمات و ترکیب‌ها برای خلق یک نقاشی منثور از وقف در اذهان ایجاد کند. در واقع همزمان به محتوا و شکل بها داده شده و مصالح برای ایجاد یک ترکیبی که بتواند هردو جوهر ظاهر و باطن را سامان دهد، به کار گرفته شده است. نثر فارسی این نوشته درست مانند شعر سبک هندی است. آن قدر تشبیهات شگفت‌تودرتو در آن به کار رفته و آن اندازه با کلمات با بار معنای عرفانی، ذهنی بازی شده است که دقیقاً و گویی صائب در حال سرودن غزل‌های خاص خود است. صد البته در اینجا رنگ دینی و قرآنی بر این نوشته غلبه دارد. از شعر

می‌کردند دستاوردهای خاص خود را داشته باشند. شماری از این عالمان، رنگ و بوی فلسفی یا عرفانی داشتند، برخی بیشتر فقیه بودند، شماری به اخبار علاقه‌مند بودند و برخی هم التقاطی و ترکیبی به این امور می‌پرداختند. در حوزه طب و نجوم هم نوشته‌های فراوانی بود؛ همان‌طور که در حوزه علوم طبیعی هم چنین بود. کسانی هم می‌کوشیدند از دین وسیله‌ای برای ساختن یک جامعه و تمدن بهره برده و در این راه آثاری بیافرینند. مجلسی به همراه عالمانی از این دست، همزمان به گردآوری همه متون شیعه برای تدوین دایرةالمعارف بحار مشغول بودند و در عین حال در تلاش برای ساختن یک جامعه مذهبی بودند.



۴. دانشمندی مانند آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) که هم عالم بود و هم مدرس و هم سیاستمدار، به همه این وجوه توجه داشت. او نه فقط در سنت فلسفی ایرانی نگاشته‌های فراوانی به صورت حاشیه و متن داشت، در علوم طبیعی هم می‌نوشت؛ همان‌طور که رساله‌ای در حسن و قبح داشت، رساله‌ای هم درباره «افتادن سنگ از بالا روی زمین» داشت و اینکه درگیر شدن آن با هوا به چه صورت رخ می‌دهد و اینکه چطور هبوط می‌کند که تداخل محال اتفاق نیفتد. آقا حسین یک امتیاز دیگر هم داشت و آن تخصص وی در نگارش متن‌های ادبی از نامه‌های سیاسی به عربی و فارسی، مقدمه‌نویسی ادبی بر کتاب‌ها، متن‌هایی به عنوان وقف‌نامه،

۲. برای نمونه موردی که زمان خود آقا حسین نوشته شده در: مرعشی، ش ۱۳۶۰۱ رساله دوم؛ و نمونه دیگر با عنوان مکاتبات، مرعشی، ش ۱۱۶۳۹، نیز منشآت، دانشگاه، ش ۲۵۷، و ش ۴۷۵۸.

۱. آقا حسین خوانساری، الرسائل، ص ۳۲۱، ۳۲۴.

استفاده نشده و نویسنده می‌خواهد وقفنامه‌ای با هدف کاملاً دینی تنظیم کند و طبعاً آن را در یک خاستگاه دینی با تصویری از دنیا، آخرت، انفاق، بیع و شرای با خدا، باقیات الصالحات و مفاهیمی از این دست می‌بیند. این متن یکی از بهترین متن‌هایی است که می‌تواند کاربرد قرآن را در ادب فارسی این دوره نشان دهد؛ روشی که از دیرباز و طی قرون در متن‌های فارسی بوده و با استفاده از آیات، الفاظ و معانی و فضای آنها در کنار تعابیر فارسی و فضا سازی‌های آن رایج بوده است. تمرکز خوانساری در اینجا روی وقف است و برای تفسیر آن با آیاتی که درباره دنیا و آخرت، استفاده از زرع دنیا برای مزرعه آخرت و بهره‌مندی از مواهب انفاق در این دنیا برای آن دنیا است، ارزش وقف بیان شده است. نسخه‌ای از وقفنامه آقا حسین برای میرزا رضیا در نسخه شماره ۲۵۷۰ دانشگاه (فریم ۵۸-۶۰) و نیز نسخه شماره ۱۹۹۷ دانشگاه (فهرست: ۶۰۴/۸) (فریم ۱۶۵-۱۷۱) آمده است. متن حاضر از روی نسخه ۱۹۹۷ تهیه شده و با نسخه ۲۵۷۰ مقابله و موارد افزون یا متفاوت در کرونه افزوده شده است. عجالتاً مواردی که در یک نسخه کاملاً غلط تشخیص داده شد حذف گردید. تمام مواردی که «ه» روی «و» قرار گرفته بود، به «ه ی» تبدیل شد. هر دو نسخه از قرن یازدهم و نسخه اصل ما در سال ۱۰۸۳ نوشته شده که در زمان حیات خوانساری است.

وقفنامه‌چه که بندگان آقا حسین به جهت میرزا رضیا نوشته‌اند
[تحمیدیه و مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين [بسم الله خير الاسماء]

آب و رنگ گلستان سخن پردازی و گلگونه بهارستان معنی طرازی، وقف چهره‌ی دلاری شاهد صمد [دلاری حمد جهان] پیرایی است که منظر رفیع نه فلک، پست‌ترین غرغه‌ای، از ایوان ابداع اوست و کشور وسیع هفت اقلیم، کمترین قریه‌ای از شهرستان اختراع او.

واقف السرایری که گوهر مکنون رازی در درج سینه‌ی هیچ آفریده‌ای مخزون نگشته که به مهر خازن وقوف لم یزلیش نرسیده و عالم الضمایری که ریشه‌ی نخل اندیشه در قعر ضمیر هیچ مخلوقی ندویده که مهر جهان تاب مشرق علم ازلیش برو نتابیده.

شهنشاهی که از بیم دورباش انوار قاهره قهرمان جلالش، نظر تیزرو عقل دانشوران از دورگردان سرداقت مشاهده‌ی جمال است و به پشت گرمی مسکین نوازی مرحمت بی‌زوالش، پروانه شکسته بال

دل دردمندان در پرواز طواف شمع شبستان وصال او.

مالک الملکی که در تمامی دار الضرب ممالک وجود، پشیزی نتوان یافت که سگه ملکیتش نقش جبین نکرده باشد و از ماه تا ماهی عوالم غیب و شهود، قلبی به دست نتوان آورد که خزانه‌ی عامره‌ی قدرتش در تحت تصرف نیآورده.

مزارع سبز آسمان، اگر هفت است و اگر هفتاد، تمامی به رشحه‌ای از بحر عطاش تا قیام قیامت هم آغوش سیرابی، و بساتین دلگشای جنان، اگر هشت است و اگر هشتاد، همگی به قطره‌ای از ابر سخاش، ابد الابد دوش به دوش شادابی.

بر آستان عزتش جبهه مدلت که سود که به کلاه کیانی سرفرود آورد، و به خاک عبودیتش، پهلوی مسکنت که نهاد که برمسند سلطانی پشت نکرد، و سعادت دازین غلام خانه‌زاد قدیمی بلند اقبال رضی الفعالی [احسن الفعالی] که خان و مان دین و دل، وقف رضای او ساخته و توفیق نشأتین رفیق صمیمی مبارک فال حمیده خصالی که سرمایه مال و جان در هوای او درباخته.

تبارک الله! این چه رحم و کرم بی‌منتهاست که هرآنچه این بندگان قلیل البضاعه و این فرومایگان عديم الاستطاعه که جمله را داغ «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» [نحل: ۷۵] بر جبین، و همه را اقرارنامه‌ی «العبد و ما فی یده کان لمولاه» در آستین است، از خزانه‌ی رحمت بی‌دریغ فرا گرفته و به جهت معاش و معاد و به واسطه تحصیل صلاح و سداد، در سبل خیرات و وجوه قربات انفاق نمودند، [همگی] را [باز] بر ذمت والا نهمت احسان و امتنان خویش به شمار قرض در آورده و به اضعاف بی‌شمار آن تمسک «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» [بقره: ۲۴] به دستشان سپرده؛

و سبحان الله! این چه لطف و احسان بی‌عد و احصاست که کرده‌ی توفیق و تأیید ازلی و آورده‌ی اعانت و امداد لم یزلی خویش را به نام مشتت درماندگان بیتاب و توان کرده، و انعام عام «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا» [انعام: ۱۶۰] در وجه ایشان مقرر شمرده [کرده]! «تعالی ذاته عن أن یبلغ کنهه العارفون، و أن یحیط بوصفه الواصفون، و له الملک و له الحمد، و الیه ترجعون».

وزیب و زیور پر پیچهرگان محفل نکته‌پروری، و حلی و حلل دوشیزگان انجمن عبارت گستری، نامزد برودش دلربای عروس نعت عالم‌آرایی است که به جزاز بلبل دستانسرای وحی، کسی را یارای آن نه که بر شاخسار مدیحتش سراید، و به غیر از طوطی

شکرخای الهام دیگری را حد آن نه که به شهد توصیفش کام و زبان بی‌الاید.

تقدّس نژادی که حلّه روحانیت طراز حقیقتش را در کارخانه‌ی صنع ازل از تاروپود شعاع خورشید ذات احدیت بافته‌اند، و کسوت هیولانی باف صورتش را سمن اندامان حجله‌ی ملکوت از دیبای تجرّد نگار خلقت خویش به صد پیرهن نازک تریافته‌اند.

رهنمایی که بی‌پرتو مشاعل عالم افروز هدایتش، سمنند بادپای دانش خضردر ظلمات حیرت و جهالت هزار اسکندری می‌خورده، و بی‌نظم و نسق، عامل مصلحت آموز شریعتش، نهنگ دریا شکاف عصای موسی در شیار زمین فتنه و ضلالت [فتنه‌ی ضلالت] جفت گاو زرین سامری می‌شود.

بلغای قحطان از ریزه‌ی خون فصاحتش تمام چشم و دل سیر، و فصحای عدنان از شرم جواهرکان بلاغتش، سراپا معدن تشویر؛ طایروچی مرغ دست‌آموز [۳] دل غیب بینش، و برق الهام شمع بزم افروز خاطر حقیقت‌گزینش، اگر سبحة‌ی حصبا در دست معجز نماش سبحان الله گفته چه تعجب! تعجب از معجزات بیشمارش کرده که زیاده از ریگ بیابان است، و اگر آب دریا در وقت طلوع تیرسعادت فزاش [افزایش] به زمین فرو رفته، چه شگفت! شرم از کف دست گهربارش نموده که فزون [افزون‌تر] از محیط و عَمّانست. چاک زدن جیب بدر منیر به ایمای بنان براعت استهلالی ظاهر بر شرح صدر پرنور مؤمنان، و فرو نشانندن آتشکده‌ی فارس در شب میلاد سعادت نشان، اشاره‌ی روشن به اطفاء نائره‌ی جحیم در روز میعاد بر مجرمان،

آنجا که حضرتش بر مسند قرب قاب قوسین تکیه زده، مقربان ملاء اعلیٰ هزار سرتیر دور ایستاده‌اند، و آن دم که خدمتش [صدمتش] به عزم دخول حرم، وصال نعلین از پا کنده، صد زرشینان عالم بالا به پیش دستی نگهداریش همه بر روی هم افتاده، وسعت خُلق عظیمش به مرتبه‌ای که چین جبین دلتنگی همدمانش سرمشق گشادگی به خیابان‌های جنان داده، و رفعت قدر بلندش در پایه‌ای که نشان نعل نعلین سرهنگان آستانش، داغ بندگی بر جبهه‌ی کیوان نهاده،

قرن‌ها پیش از وجود آدم و حوا، سریر نبوت به گوهر ذات بی‌مثالش مزین، و دوره‌ها قبل از حدوث ارض و سما، عرصه‌ی خلافت پرتو آفتاب جمالش روشن. روح الامین به دولت مرتبه‌ی ملازمتش امیر جمله‌ی روحانیان، و سلاله طین به نسبت سلسله‌ی گرامیش مسجود همه‌ی کزوبیان.

فاتحه‌ی دیوان شفاعت و خاتمه‌ی رساله‌ی رسالت مودت ذوی القرباش، وسیله‌ی فتوح، و مثّل أهل بیته کَمثل سفینة نوح، قدرت نامتناهی الهی در کارخانه‌ی مشیت خویش، عبای عصمت به جهت قامت دل‌رای او و آل بی‌همال او مهیا ساخته و به دست اراده‌ی خود، ردای طهارت بردوش فلک سای او و اهل بیت او انداخته، تا قیام قیامت سراپستان امامت وقف اولادی اولاد اطهار اوست و شهرستان ولایت مُلک موروثی عترت اختیار او؛ علیه و علیهم صلوات الله الملک الرؤوف، مادامت السور مقطعة بالحروف، و الآیات مختمة بالوقوف.

اما بعد

کامل نصابان نقود گنجینه‌ی دانش و بینش و سرمایه‌داران متاع سفینه آفرینش که به رهنمونی تعلیم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» [صف: ۱۰] به نیک و بد معاملات دازین پی برده‌اند [و به نفع و ضرر معاوضات نشأتین وقف تمام پیدا کرده، چندان‌که برگرد سراپای بندر وجود برآمده‌اند و طواف برو بحر کشور هستی نموده‌اند، بر هیچ‌گونه تجارتنی ظفر نیافته‌اند، و رشته هیچ نحو

وجهی از این شهردر حوزه فرهنگ و دین و دانش، «سیاست وقف» بود که میان اینها ارتباط برقرار می‌کرد. ساختن و اداره مدرسه و مسائل دینی و مذهبی مهم‌ترین مسائلی بودند که با وقف ارتباط داشتند. در زمینه مدرسه علاوه بر ساخت، اداره آن، تهیه کتاب برای آن، تدریس و شهریه طلاب، همه از وقف اداره می‌شد. درباره مسائل مذهبی هم عمدتاً آقامه عزا برای امام حسین (ع)، آباد کردن حرم امامان و کمک به زائران عتبات و رضوی از مسائلی بود که وقف به آنها تعلق می‌گرفت. وجوه دیگر وقف، مسائل عام‌المنفعه و اجتماعی بود که آنها نیز بر حسب نیاز موقوفاتی را به خود اختصاص داده بود. بخش مهمی وقف کتاب بود که هزاران از آن در منابع معرفی شده است.

معامله‌ای به دست نیارده] که به عین‌الیقین مشاهده نکرده باشند که در روز بازار رستخیز که محل رنج و خسران معاملات، و هنگام پدید آمدن فایده و نقصان تجارات است، به نقص «فَمَا رَيْحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» [بقره: ۱۶] مقرون است و به غبن «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين» مغبون. به غیر از اینکه متاع مستعار انفس و اموال را که روزی چند از مقدر ارزاق و آجال به عاریت گرفته‌اند، صفتاً واحده در معرض بیع «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» [توبه: ۱۱۱] درآزند و در بیع این بضاعت مزجات که فی الحقیقه ملک طلق مشتری است، و مع‌هذا از غایت لطف و کرم، به صد گونه لطف

و دلداری و اضعاف مضاعف قیمت آن خریداری می‌نمایند و سرمویی مضایقه و مماسکه روا ندارند تا به یوم میعاد که حلول اجل است، سرابستان جنان را که ثمن این مبیاعه‌ی شرعی الارکان است، در تحت تصرف و تملک درآورده، به فراغ بال در مناظر دلگشای «وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ» منزل گزینند، و به استراحت تمام بر چاربالش «عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ» [واقع: ۱۵] «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» [صافات: ۴۴] تکیه زده، بزم عشرت «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ، بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» [واقع: ۱۷، ۱۸] [۴] فروچیند «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» [زمر: ۷۴].

و زارعان مزراع پیش‌بینی و حارثان ولایت عافیت‌گزینی [عاقبت‌گزینی] که گرد خرمن هدایت توتیای دیده‌ی بصیرت ساخته‌اند، هر چند در اطراف و اکناف «زَرْعُ الدُّنْيَا، مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» تکاپو نموده‌اند، و به جهت تحصیل نمای «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» [شوری: ۲۰] جستجو کرده، تخم عملی به کف نیارده‌اند که در این دهکده فانی‌توانند کِشْت که [تا] از آفات ارضی و سماوی عالم کون و فساد، مأمون، و از حوادث و سوانح صیفی و شستوی معاد و معاش مصون بوده باشد، جز اینکه به دست اخلاص، دانه‌ی انفاق در شبل خیرات و طرز مبرات بکارند، و به آب سرچشمه‌ی خلوص نیت و صفای طوبیت، سرسبز و سیراب دارند تا به وقت گرمای روز نشور، و موسم وزیدن صرصر نفخه‌ی صور که هنگام باد دادن خرمن اعمال و محل برداشتن کشته‌ی امانی

و آمال است، ریع «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» [بقره: ۲۶۱] بردارند و به وسیله آن، در روزگار دراز «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» [هود: ۱۰۷] دام عیش و کامرانی و قرص نشاط و شادمانی که در ده‌روزه حبس این



سرای فانی بر ذمه‌ی خاطر حزین مانده، بگذارند «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ». [فاطر: ۳۴]

بنابراین ارباب کرم و اصحاب همم که به انواع هدایات ازلی و به اصناف سعادات لم یزلی ارجمنند، پیوسته نصب العین خاطر جزاین نساخته‌اند که به قدر مقدور در انفاق انفس و اموال، به واسطه‌ی ابتغاء وجه ذوالجلال، کمر جهد بر میان بندند و همیشه مطمح نظر اندیشه‌ی غیراین نساخته [نشناخته] که مهما ممکن، در صرف اغراض دنیوی به جهت اقتناء ذخایر اخروی به قدم سعی کوشش نمایند.

[درباره واقف: میرزا رضیا]

چنانچه در این ایام به مددکاری عنایات ربانی و رهنمونی توفیقات یزدانی، بندگان و الامکان رفیع الشان، نواب مستطاب معلی القاب، اختر برج سیادت و اجلال، گوهر درج دولت و اقبال، گلدسته گلستان مصطفوی، نوباوه‌ی بوستان مرتضوی، فرع شجره‌ی مبارکه سلطنت و کامکاری، عُصن دوحه‌ی عظمت و شهریاری، خلاصه‌ی خاندان عزت و علا، نقاوه‌ی دودمان رفعت و اعتلا، خُلْفُ الصّدق سلسله‌ی فضل و افضال، قِزّة العین قبیله‌ی دانش و کمال، جامع خصال رضیه‌ی روحانی، مستجمع اخلاق حمیده‌ی انسانی؛ از طفل گهر که زاده‌ی ابرو و بحراست کریم الابوین ترواز شخص هنر که نتیجه‌ی عقل و نفس است، نجیب‌الطرفین تر، پیر خرد یکی از کودکان شعورش و مشعل مهر پرتوی از شمع شبستان ضمیر پرورش، کامل نصاب سعادت آسمانی و تام التّصیب توفیقات دوجانه‌ی، المقتدی بأجداده الامجاد عملاً و علماً [المحتدی] لأبیه التّیبه اسماً و رسماً، ذوالنسب الرفیع، و الحسب المنیع و الشرف البدیع، الموقّف بتوفیقات الملک الضمد، المؤید بتأییدات الفرد الأحد، میرزا رضیا للسیادة و التجابة [و النقابة] و الفضیلة و الافاضة و الهدایة و الاقبال و الاجلال و الدنیا و الدین محمّد. لازال غائم التوفیق علیه هاطلة، و أمطار التأيید علیه نازلة. بمحض ابتغاء وجه کریم ذوالجلال، و استرضای رضای جسم [رحیم] ایزد متعال، خالیا [خال] من شوایب الاغراض الدنیویة، مُستجلباً لفوائد الاعواض الاخرویة، طالب الرفیع الدرجات فی «جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاوَاتِ، رَاجِعاً لِنَيْلِ الْأَجْرِ وَالْجَزَاءِ»، «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» [آل عمران: ۳۰] مریداً [مزیداً] من فضل ربّه الکریم جزاءً و شکوراً، خائفاً من بأسه العظیم «يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» [انسان: ۱۰] به [خلوص] نیتی که سلسله نسب به مشرب خالص «عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» [انسان: ۱۸] رسانده، و صفای طویّتی که ریشه‌ی حسب تا سرچشمه صافی

و «وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى» [محمد: ۱۵] دوانده، و در حالتی که پیر نورانی خرد، از پرده داران خلوت شعور و شمع کافوری رضا از مجلس افروزان انجمن حضور بود، شاهد رقبات و املاک معینه مفضّله [شاهد اسباب و املاک مفضّله] ذیل را که ملک یمین تصرّف [ملک یمینی متصرّف] وکلای عالی‌مقدار آن توفیق آثار بود، به عقد دوام وقف در آورده، وقفی [وقف] صحیح شرعی، بنیانش از قصور فساد مبرّأ و ارکانش از فتور خلل معرّأ، خصوصاً رکن اعظم آن که عبارت از موقوفّ علیه [است] که بی شائبه گمان به صد پایه از بنیان آسمان متین تراست، و هزار مرتبه از چار دیوار ارکان حصین تر؛ یعنی دو کعبه حقیقی و دو قبله تحقیقی، دو منزل فیض ایزدی و دو محمل رحمت سرمدی، دو منور بنای رحمانی، دو مقدّس اساس روحانی که جاروب شعاع مهر وقف خاک رویی آستان است، و رشته‌ی [ریشه‌ی] پرتاب صبح نذر فتیله‌ی شمع شبستان:

[وقف برای حرم امام علی بن ابی طالب علیه السلام]

یکی روضه‌ی مطهّره‌ی مقدسه‌ی منوره‌ی متبرکه‌ی سماویه‌ی عرشیه‌ی ملکوتیه سلطان سریر ارتضا، پادشاه اقلیم اجتبا، نخستین موجه‌ی دریای وجود، اولین مرتبه جامعه‌ی مراتب غیب و شهود، صدر نشین ایوان خلافت، شهسوار میدان شجاعت، طلسم کنز مخفی گنجینه‌ی ازل [ازلی]، خازن خزینه‌ی وافی رحمت لم یزل [یزلی]، درج در بسته‌ی گوهر مکنون، اسم اعظم إله، معنی سر بسته‌ی نقطه‌ی تحت باء بسم الله، وکیل علی الاطلاق کارخانه‌ی ایجاد، حاکم باستحقاق اقلیم سبع شداد، گنج روان طلسم آفرینش، تفسیر و بیان اسم دانش و بینش، صدر مشروحش صندوق کتب آسمانی، و قلب مفتوحش مسکن سکینه‌ی ربّانی، فصحای مکه و یثرب در وصف جلالش اعجمی، و بلغای مشرق و مغرب در نعت کمالش قایل بابکمى، صرح ممرد ساحت حقیقتش با لغز نظر ثابت قدم دیده‌ی باریک‌اندیشی موّحدان، و رکن مشید حصن معرفتش، سرشکسته‌ی تیشه‌ی الماس دم نقاب اندیشه‌ی تیزهوشی عارفان. بی امر مطاعش، نقش بستن نطفه در ارحام صورت نپذیرد و بی فرمان لازم الاتباعش، دم گرم روح در رمیم عظام درنگیرد. دعوی ولایتش را از دست خیبرگشا گواه در آستین. امامتش را از خاتم «اتّما ولیکم الله» نقش صدق بر جبین. سر رشته‌ی امور جنبش و سکونش از پنجه‌ی اقتدار عامل طبیعت بیرون و اندیشه‌ی وقوف بر معاملات ظهور و بطونش از حوصله‌ی طاقت، و پیر خرد فزون [افزون]. درودیوار محفل ضمیرش مهرنگار، و کوچه و بازار کشور خاطر منیرش فیض کار. بال و پر روح الامین

بارها، در رقعہ کاری نعلین مبارکش به کار رفته و گیسوی حورالعین مکرر به جهت پابند دلدلش قنبر از رضوان گرفته، کمند خیال به کنگره‌ی قصر توصیفش نارسا، و نقد سخن در راسته بازار شهر تعریفش ناروا، در میدان همت طبع و لاثناش غبار پی موری بالانشین چهره‌ی مهر و ماه، و از آستان صفوت خاطر قدسی نهادش هرگرد رنده‌ای از در او [هرگرد رانده از دور] صیقل‌گرآینه‌ی جبین صبحگاه. نقطه‌ی علم که محیط به علوی و سفلی است، در تحت بآء ابجد کودکان مکتب افادت اوست، و قاف قدرت که شامخ تراز عرش و کرسی است، در قبضه تصرف بال و پر صعوه گان چمن ولایت اوست، خیل و حشمت سلیمان، خیالات دیده‌ی ضعیف موربی برگ و نوایی که از خرمن احسانش دانه کشد، و گنج ثروت قارون، تعبیر اضغاث احلام خواب سودای گدایی که از ریزه‌خواران [ریزه‌ی خوان] انعامش در یوزه کند، خورشید درخشان خاکستر عود سوز مرقد معطرش، و صبح نورافشان ته مانده‌ی شمع کافوری روضه مطهرش، نص و عصمت در دعوی امامتش دو گواه معصوم از خطا؛ و کتابت و سنت بر حقیقت خلافتش دو نوشته متفق اللفظ والمعنا؛ محبتش بر همه‌ی کائنات فرض عین و عین فرض، و ولایتش امانت معروضه بر سموات و ارض، برهان المؤمنین، امیر المؤمنین، امام المتقین، و یعسوب المسلمین، و قائد الغر المحجلین، و وصی رسول رب العالمین، لیث بنی غالب، و غالب کل غالب، اسدالله الغالب، مطلوب کل طالب، ابوالحسنین علی بن ابی طالب. صلوات الله علیه قضینا [علیه ما تناقضت] الموجبات بالسوالب، و تقابلت المحاسن بالمثالب.

[وقف برای حرم امام حسین السلام]

و دیگری مشهد مقدس معلی مزکی مجتبی، امام الثقلین، سلطان الخاقین، گل بوستان رسالت، غنچه‌ی گلستان ولایت، محرم اسرار خفیه‌ی ربانی، مظهر انوار جلیه‌ی یزدانی، سید شباب اهل الجنة [جنت]، سرور ارباب علم و حکمت، عارف معارف کونی و الهی، واقف سرایر هستی کماهی، خازن کنوز حکمت رب العباد، کاشف رموز مبهم مبدأ و معاد، رهنمای مسالک سلوک و وصول، پیشوای سلسله نفوس و عقول، مطالعه‌ی حاشیه‌ی جمالش شرح افزای سینه‌ی رسول.

مشاهده‌ی طلعت همایونش فالش سرمه‌کش دیده‌ی بتول، در تحت قبه مبارکه‌اش، استجابت صبح و شام دست به دعا برآورده و از برکت تربت طیبه‌اش صحت، به زاری تمام شفا طلب کرده. روزی که خاکروبه‌ی آستان سدره نشانش به وجود آمده، کوران مادرزاد چشم روشنی یکدیگر گفته‌اند و زمانی که روضه‌ی ملائک پاسبانش بر روی زمین هویدا شده، ساکنان سبع شداد یکبارگی وداع آسمان‌ها کرده‌اند.

طفل اندیشه که از سرپستان صبح شیر نمکیده، در حلقه‌ی نوآموزان دبستان نعمت ضمیر مهرمانندش راه نیابد، و نخل حیایی که در کنار جویبار مجزه، قد نکشیده، در صف نونهالان بوستان وقف قدر بلندش بار ندارد. با وجود ساحت بسیط [حریم] حرمش، مدفن موتی در روضه‌ی بهشت برین ساختن جهل مرکب، و در حضور خاک شفا بخش محترممش، دفتر اطبا باب نشستن، خلاف قانون عقل و ادب. جبهه‌ای که به خاک سایه‌ی مهر تربتش آموخت، به صندلین ماه و مهرش سرفرو نمی‌آید [نمی‌یابد]، و دیده‌ای که به نظاره‌ی روضه‌ی بارفتش خو کرد، نه قبه سپهرش در نظر نمی‌آید [نمی‌نماید].

تاروپود فرش حریمش حواله‌ی زلف و گیسوی حورالعین، و زفت وروب آستانه‌ی عرش تعظیمش، در عهده‌ی بال و پر ملائک [ملائکه] مقربین. در محفلی که زیارت مرقدش بالانشین است، طواف کعبه [طواف مکه معظمه] بیرون در می‌گردد، و در موقفی که قدم زائرانش بر زمین است، روح فرشته به سیر می‌رود. به دست آویزی زیارتش، گناه عالمی پایمال [پامال]، و به یمن شفاعتش، یمین سابقین [سابقین] بر سر اصحاب شمال، درخت طوبی نهال شجره‌ی سیادت که از ارض مقدس صلب مبارکش رسته، و فردوس

وقفنامچه ای به قلم ادیبانه آقا حسین خوانساری برای میرزا رضیا محمد: نقـوبـررسـیـدکـتـبـا

اعلی لب تشنه فیض ساحتی که از گرد موکب همایونش روشسته، گوشواره‌ی عرش رحمن حلقه‌ی باب غفران ثالث ائمه هدی، خامس آل عبا، قرّة العین رسول ثقلین [الثقلین]، اباعبدالله [ابی عبدالله] الحسین. علیه صلوات الله [۷] ربّ المشرقین، ما أزدف الخبر [الحزب] بالعين وأتبع الصدق باليمين [بالمین].

[اجرای صیغه وقف]

وَقَفًا صَحِيحًا، [شرعياً]، دینياً، مؤبداً، مخلداً، و صدقةً جاریةً نافذةً بتةً بتةً [من صدقة جاریة نافذة بتة بتة] قائمةً على أصولها، مستمرةً على شرايطها، لایباع، و لایوهب، و لایرهن، و لایورث، و لایغیر و لایبدل، و لایصرف و لایحول، إلی أن یرث الله الأرض، و آتیه [فهو] خیر الوارثین، فی حالة یصخ عنه جمیع الاقاریر الشرعية، و ینفذ من أمثاله الاعترافات السمعیة، المتّصف باقصی کمال العقل و الرشد و البلوغ، و صحّة البدن و الطوع و الاختیار، و فقدان الکره علیه و الاجبار،

بعد از جریان صیغه‌ی شرعی عربیّه [ماضویه تامّه] جامعه شرايط صحّت و قبول و نفاذ، معترف شد عالیحضرت واقف مذکور، عالماً بجمیع الجهات، راغباً [مراعياً] بجمیع الشرائط، محال مذکوره را وقف نموده، و قطع سلطنت [ملکیت] کرده، و به تصرّف وقفیت داده، و اقباض [اقتباض] شرعی واقع شده.

پس بنابراین، املاک مذکوره، وقف صحیح است بر مشهدين [شهرین] مذبورین، و سایر مصارف، و بالکلیه ملکیت مشاؤلیه از او زایل شده. پس اگر کسی به خلاف این ادعا نماید، باطل و عاطل، و از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود، و به مقتضای قواعد شرع شریف فاسد و غیر محکوم به [غیر محکم] «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [بقره: ۱۸۱]. و السلام علی من اتبع الهدی.

[ترقیمه]

تمام شد خسرو شیرین وحشی [رساله پیش از این وقفنامه در این مجموعه]، و وقفنامچه عالیجناب افضل العلماء آقا حسین‌خان خوانساری [خوانساری]، فی یوم یکشنبه هشتم شهر رجب المرجب سنه ۱۰۸۳ در دارالسلطنه اصفهان، حرّسه الله تعالی عن طوارق الحدّثان، در حجره‌ی اکابر ملاذی شهریاری. طول الله عمره و رفع شأنه العزیز.

چون بیکار بودیم، لهذا به رسم مشغلت، به جهت اعزّی محبوب القلوبی، نوباوه‌ی بوستان آدمیت و گل حدیقه مردمیت، محب علی بیگ ابن کلب علی بیگ مرقوم قلم شکسته رقم گردید، علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربّ الغنی حیدری ابن آقا سلطان حسین محمودی محمدی. اللهم اغفر لهما!